حمید سبزواری(شاعر) | امیر حسین فردی (نویسنده) | ابوالفضل عالی (گرافیست) | شهید رسول کاظم نژاد (عکاس) | صفار زاده(نویسنده) | شهید احمد زارعی (شاعر) | مهرداد اوستا(شاعر) | نصرالله مردانی (شاعر) | مسعود شجاعی طباطبایی (کاریکاتوریست) | حبیب‌الله معلمی (شاعر) | علیرضا قزوه(شاعر) | محمدعلی گودینی(نویسنده) | علی محمدمؤدب(شاعر) | مرحوم شهریار(شاعر) | محمدمهدی سیار (شاعر) | سیمین‌دخت وحیدی (شاعر) | صلواتیان(نویسنده و تصویرگر)

رضا اسماعیلی:

غزل عاشقانه پست‌مدرن هرزه‌گویی و پرده‌دری است

رضا اسماعیلی یکی از شاعران و منتقدان ادبیات متعهد است. درباره موضوع انتشار اشعار غیراخلاقی در بازار کتاب باوی گفت‌وگویی کرده‌ایم.

*** درباره این مطلب که «اغلب اشعار عاشقانه امروز، به مسائل جنسی آلوده هستند و نجابت در آنها بسیار کمرنگ است» توضیح بفرمایید. چه موج فکری و فرهنگی و یا اقتصادی و سیاسی پشتیبان و مروج این جریان ادبی است؟**

پاسخ به این سؤال نیازمند مقدمه‌ای درباره حلول «مدرنیسم ادبی» در کالبد شعر و ادبیات ایران است. آغاز این جریان به سال‌های دهه ۵۰ بازمی‌گردد. سال‌هایی که شعر پارسی - همگام با جریان‌های آزاد نیمایی و سپید - شروع به پوست‌اندازی کرد و سرانجام در دهه ۷۰ با تاثیرپذیری از مدرنیسم ادبی، شعر و غزل مدرن در بطن ادبیات ایران بارور شد.

در اوایل دهه ۷۰، با گونه‌ای نسبتا جدید ازغزل با عنوان «غزل فرم و فراغزل» مواجه می‌شویم. غزل مدرن، در مجموع غزلی سالم، متعادل و متناسب با نیاز جامعه ادبی ما بود که با تاثیرپذیری از شعر نیمایی شکل گرفت. ولی این غزل در ادامه راه با تندروی‌های گروهی از شاعران که هر یک به نوعی سودای نام‌آوری داشتند دچار آسیب شد و رفته رفته به انحطاط گرایید و در نهایت غزل پارسی از هویت و اصالت خود دور شد.

شاعران این جریان ادبی (غزل مدرن افراطی) متأسفانه با خط زدن «مخاطب» و بی‌توجهی به ذوق عمومی، در مسیری گام برداشتند که منجر به ایجاد فاصله میان شعر و مردم شد و در نهایت این جریان را به انزوا کشاند.

متأسفانه امروز نیز جماعتی از شاعران جوان که شیفته گونه‌ای از غزل با عنوان «پست‌مدرن» هستند و به این سبک و سیاق شعر می‌گویند، با بی‌اعتنایی به ذوق عمومی و دهن‌کجی به اعتقادات و باورهای فرهنگی و دینی همچنان در این مسیر نا صواب گام برمی‌دارند. غزل‌هایی که از ذهن و زبان این گروه از شاعران تراوش می‌کند - به هر علت - لهجه‌ای سیاه، نیست‌انگارانه و روان‌پریشانه دارد؛ حال آن که اولین رسالت یک هنرمند اصیل و واقعی، باید دمیدن روح امید در کالبد انسان‌ها و جامعه باشد.

این گروه از شاعران به خاطر «خودشیفتگی» بیش از حد، جز خویش کسی را به رسمیت نمی‌شناسند و بر این اعتقاد و باورند که تنها آنچه خود می‌اندیشند درست است و کاری به کار دیگران ندارند!

هر چند آثار این گروه از شاعران در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی مورد اقبال کاربران جوان ناآشنا با پیشینه هزار ساله ادبیات اصیل و نجیب فارسی قرار گرفته است، ولی ناگفته پیداست که مخاطبان مجازی هرگز نمی‌توانند معیار و ملاک مقبولی برای مشروعیت بخشیدن به این گونه ازغزل پست‌مدرن باشند. غزلی ساختارشکن و هنجارگریز که در بطن ناامیدی نطفه می‌بندد و ارمغان شوم پوچ‌اندیشی و نسبیت‌گرایی اخلاقی و معرفتی (relativism) است و با استناد به این آموزه که « هیچ حقیقت کلی درباره جهان وجود ندارد»، اخلاق را نیز امری نسبی می‌داند و مدعی است که نظام‌های اخلاقی متفاوت، همگی می‌توانند صادق و موجه باشند، حتی اگر این نظام‌های اخلاقی با سرشت پاک و فطرت الهی و توحیدی انسان در تقابل باشند!

دلایل عدم کامیابی غزل «پست‌مدرن سیاه» جنگ با طبیعت ذوقی مردم، دین‌ستیزی، اخلاق‌گریزی (اروتیک زدگی و عریانی)، عدول از دایره اعتدال و کشیده شدن به ورطه افراط و تفریط در رفتار با زبان به خاطر فرم‌زدگی محض - در صورت و سیرت - است.

بدون تعارف باید گفت که نسبت غزل پست‌مدرن سیاه که لهجه‌ای ناامید، غیراخلاقی و اروتیک‌زده دارد با غزل فاخر، نجیب واصیل پارسی - در بسیاری از موارد ـ نسبتی ظاهری و تصنعی است. بسیاری از شعرهایی که این روزها در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی به عنوان غزل پست‌مدرن با چاشنی عشق و عاشقی عرضه می‌شود، تنها در صورت به غزل شبیه است و در سیرت هیچ نسبت معقول و مقبولی با غزل ریشه‌دار و اصالت‌مند پارسی ندارد. متاسفانه بسیاری از این غزل‌ها با لهجه‌ای عریان و اروتیک مروج عشق‌های خیابانی است و مضمون رمان‌های عاشقانه کوچه و بازاری و فیلم‌های «پورنو» را در ذهن خواننده تداعی می‌کند! غزل‌هایی که روح حاکم بر آنها «تن‌کامگی» و مسایل غریزی - و اخیراً خیانت، خودفروشی و سقط جنین - است؛ در حالی که با یک مرور ساده در پیشینه عاشقانه‌های ادب فارسی، به راحتی می‌توان فهمید که عشق در سروده‌های شاعران کهن، گوهری عفیف و تکامل‌بخش بوده است. قله‌های ادب فارسی همواره در پرده‌ای از «نجابت و عصمت» از عشق سخن گفته‌اند و هیچ‌گاه زبان‌شان به هرزه‌گویی و پرده‌دری باز نشده است، و این خصلتی است که در غزل عاشقانه پست‌مدرن امروز سخت هدف غفلت قرار گرفته است.

*** با توجه به تصریح مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی مبنی بر ممنوعیت انتشار کتاب‌هایی با مضامین جنسی و مروج فحشا، چرا اداره کتاب به چنین کتاب‌هایی در حوزه ادبیات و به طور خاص شعر، اجازه نشر می‌دهد؟**

این سؤال را از مسئولین باید پرسید. ولی تا آنجا که من اطلاع دارم، اکثر کارشناسان حوزه شعر که پیش از انتشار کتاب‌ها را بررسی می‌کنند، شاعرانی هستند که دغدغه دین، اخلاق و ارزش‌ها را دارند. نگاه این شاعران، نگاهی متعالی و منطبق بر آموزه‌های دینی است. ولی این که چرا خروجی کار چیز دیگری از آب در می‌آید، جای سؤال دارد! من احساس می‌کنم در مواردی «روابط» به جای «ضوابط» سرنوشت چاپ یا عدم چاپ یک کتاب را تعیین می‌کند. بگذریم، به قول معروف: «در خانه اگر کس است، یک حرف بس است!».

اگر در حوزه شعر عاشقانه معیار دیدگاه‌های مقام معظم رهبری باشد، توصیه امین شعر انقلاب این است که شاعران روزگار ما - همچون طلایه‌داران ادبیات فارسی - باید به عشق نگاهی انسانی و متعالی داشته باشند و در چارچوب آموزه‌های دینی و با رعایت «ادب و آداب» غزل عاشقانه بگویند:

«من البته هیچ وقت به هیچ شاعری توصیه نمی‌کنم که شما شعر عاشقانه نگو. معلوم هم هست که نمی‌شود. بالاخره هر شاعری به طور طبیعی یک گرایش ذوقی دارد. منتها می‌توانم سفارش کنم که مراقبت کنند در این زمینه افراط نشود، فضای ذهنی شعر را به‌کلی پر نکند؛ از آن هاله حجب و حیای ایرانی - اسلامی ما خارج نشود و آن‌جوری که همیشه خواسته‌اند شعر عریان را ترویج کنند، پیش نیاید.»

(بیانات رهبر فرزانه انقلاب در دیدار با شاعران، ۲۶ شهریور ۱۳۸۷)

و یا در جایی دیگر فرموده‌اند:

«اگر شعر به صورت افراطی تحت تأثیر غریزه جنسی قرار گرفت - که متأسفانه بعضی از دست‌ها امروز در کشور ما دارند [شعر را] به این سمت می‌کشانند، به زور می‌برند، بعد از آنکه جوان‌های ما در فضاهای باصفا و لطیف و بسیار زیبای معنوی و حماسی و انقلابی حرکت کردند، الان دست‌هایی شروع کردند، در جاهای مختلف؛ از جمله بیشتر از همه در فضای مجازی؛ حالا طرق دیگر به جای خود، از طریق شعر هم [جوان‌ها را] به سمت غریزه‌گرایی جنسی افراطی بکشانند و ببرند - این بسیار چیز بدی است، این زنگ خطری است».

(بیانات مقام معظم رهبری در دیدار شاعران - ۱۰ / ۴ / ۱۳۹۴)

یکی از مؤلفه‌های بارز این جریان ساختارشکن و افراطی، «رفتار ناهنجار با زبان» در دو حوزه فرم و محتواست. رفتار ناهنجار با زبان از طریق دهن‌کجی به ذوق عمومی، معناگریزی، مخاطب‌ستیزی، به‌هم‌ریختگی ساختار، سرپیچی از قواعد مسلم دستوری و اصول صرف و نحو، هنجارگریزی‌های افراطی و بی‌مبنا، تئوری‌زدگی، روان‌پریشی، جنون‌انگاری و... که با خوانش اشعار این شاعران، این حقیقت تلخ به خوبی رخ می‌نماید.

بدیهی است که نتیجه محتوم چنین رفتاری، راندن بیش از پیش شعر به حاشیه، دلزدگی، بدبینی و بی‌اعتمادی مخاطب و در نهایت محصور شدن این هنر ملی! در دایره بسته مخاطبان خاص و حرفه‌ای است. با عنایت به این نکته، باید پذیرفت که تنها راه برون‌رفت از بحرانی که پیش‌روی شعر پست‌مدرن جوان ماست، ارجاع دوباره شعر به مردم و اجتماع و بیان کرامت‌های والای انسانی و اخلاقی است. مردمی که در تقابل سنت و مدرنیسم، مچاله، سرگردان و بلاتکلیف، به دنبال روزن امیدی می‌گردند که خود را از این ورطه هولناک و بلاخیز به ساحل سلامت برسانند. در این میان، شاعرانی که برای خود رسالتی قایل‌اند، در این ظلمات وحشت‌خیز، بدون تردید می‌توانند همچون رسولان - شب‌چراغ هدایت در دست - بشارت صبح فردا را در گوش به راه ماندگان چشم انتظار، زمزمه کنند - این‌چنین باد.

هویت در آینه غزل

نگاهی به مجموعه شعر «زیر سر کوه» سروده فاطمه هاوشکی

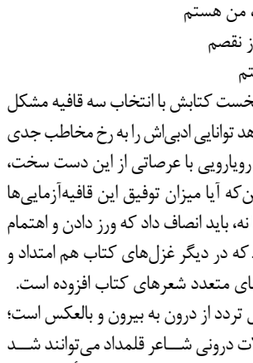

محمدجواد آسمان، شاعر جوان معاصر که دستی هم بر آتش نقد و پژوهش ادبی دارد، در یادداشتی به معرفی و بررسی کتاب «زیر سر کوه» حاوی مجموعه شعرهای فاطمه هاوشکی پرداخته است که در ادامه از نظر شما می‌گذرد:

مجموعه شعر «زیر سر کوه» کتابی‌ست دربردارنده غزل‌هایی از خانم فاطمه هاوشکی که قریب به یک سال از انتشار آن توسط انتشارات شهرستان ادب می‌گذرد اما به نظر می‌رسد آن‌طور که باید در فضای رسانه‌ای ادبیات دیده نشده و حقش گزارده نشده است. با تورق این کتاب، آن را سرشار از فرازهای زیبا و درخور می‌یابیم؛ به‌ویژه تک‌بیت‌هایی که میدان‌دار شعریت غزل‌ها هستند و نمی‌گذارند خواننده دمخور با شعر خوب، غزلی را دست خالی ترک کند. بیت‌هایی از این دست، هویت شاعر و مرتبه شاعری او را برای خواننده اهل شعر هویدا می‌کنند:

«تا از تصور تو لبم خندید، دنیا خطی به صورت من انداخت / این‌جا سزای خنده، ترک‌هایی در گوشه‌گوشه لب خندان است»، «مثل عطر بیدمشک تازه‌ای، یک صبح زود / باز بیرون می‌زنی از حجره عطاری‌ام»، «راست می‌گویی که وقت رفتنت زیباترم / برگ‌ها هم وقت مردن دیدنی‌تر می‌شوند»، «بگذار که در دست من این عشق بپوسد / کالای گرانی‌ست و بازار کسادی»، «من شاخه‌ای کم‌حرف، تو گنجشکِ صبح زود / من منزوی بودم، تو خواندی شعرهایم را»، «ما مثل آهوهای لب‌تشنه، لبِ چشمه / صیاد، سرگرم شمردن‌ها و بردن‌هاست»، «در پشت کوه، عشق رهایت نمی‌کند / چوپان به شهر می‌زد اگر نی‌لبک نبود».

در کتاب اما غزل‌های سراسر خوب و تکامل‌یافته‌سهل و ممتنع هم کم نیستند؛ غزل‌هایی تماماً روان و دلچسب از این دست:

این روزها دنبال روحم در بدن هستم
دنبال بوی یوسفی از پیرهن هستم
دنبال هر چیزی که در من هست و یادم نیست
این روزها دنبال کشف خویشتن هستم
راهی، دهی، آبادی متروکه‌ای، غاری
هر جا که دیدی یک نفر تنهاست، من هستم
... حالا جدا از تو، فقط شعری پر از نقصم
آواره‌ی این انجمن آن انجمن هستم

خانم هاوشکی در همان سه غزل نخست کتابش با انتخاب سه قافیه مشکل (بخشندگی، زاویه، نمک) گویی می‌خواهد توانایی ادبی‌اش را به رخ مخاطب جدی غزل بکشد و ناگفته بگوید که حتی از رویارویی با عرصاتی از این دست سخت، هراسی ندارد. فارغ از داوری در باب این‌که آیا میزان توفیق این قافیه‌آزمایی‌ها به اندازه دشواری‌شان بوده است یا نه، باید انصاف داد که ورز دادن و اهتمام به همین قبیل تجربه‌ورزی‌های فنی ـ که در دیگر غزل‌های کتاب هم امتداد و تکثیر یافته‌اند ـ وزنی ویژه به قابلیت‌های متعدد شعرهای کتاب افزوده است.

شاعر در شعرهایش مدام در حال تردد از درون به بیرون و بالعکس است؛ هم تصاویر عینی به نوعی انعکاس حالات درونی شاعر قلمداد می‌توانند شد و هم تصور می‌شود آنچه در درون شاعر روی می‌دهد بسیار متأثر از مناظر بیرونی‌ست. منزل پایانی این اسفار، شکل گرفتن تصویری یکپارچه و یکدست در آخر اغلب شعرها و به‌ویژه در پایان مرور کتاب است که معنای کلی‌اش نه‌تنها بر بیرون و نه فقط بر درون شاعر، بلکه بر مفهومی انتزاعی متشکل از هردو، امکان دلالت می‌یابد.

شناسه هویتی تعداد کثیری از شعرهای کتاب که امضای شاعر را در پای آنها ابدی کرده، شخصیت بخشیدن شاعر به فضای جغرافیایی زادگاهش ـ شهر بابک کرمان ـ و گره زدن آن به کلیت سروده‌های این مجموعه شعر است. به این ترتیب، شاعر، گاه با اندوه به نظاره تنهایی و عسرت زادگاهش می‌نشیند و گاه زبان شهر و اصلاً خود شهر می‌شود. از این منظر، زادگاه شاعر شهری‌ست غمگین، تکیه داده به کوه در حاشیه جاده‌ای ترانزیتی؛ شهری در انتظار معجزه نشسته، خشک و بی‌باران که ابرهای باران‌زای شمالی گاه و بی‌گاه از برابرش می‌گذرند و بر حسرتش می‌افزایند اما نمی‌بارند. شاعر از رهگذر توصیف اندوه بارش از این شهر، اعتراض‌هایش را هم درباره موضوع‌هایی همچون قطع شدن مدام برق در شهر، بیان می‌دارد.

در کنار نکته بالا، طبیعت هم ـ که لابد طبیعت حاشیه همان شهر زادگاه شاعر است ـ در شعرهای کتاب حضور پررنگی دارد. حتی به نظر می‌رسد ابر و باران و آبشار و سبزه‌زار و گلستان و جنگل که به دیگر پرسناژهای فعال شعرهای کتاب تبدیل شده‌اند، در حقیقت، صورت پوزیتیو نگاتیوهای اصلی شعرها یعنی کوه و صحرا و کویر باشند.

حضور توفیق‌بخش واژگان امروزی دست‌چین‌شده از زندگی پیرامونی شاعر در شعرهای کتاب، در کنار رخصت حضور یافتن اصطلاحات و کنایات فولکلور، حس و حال تازگی را به شعرها تزریق کرده است. هرچند گاهی زیاده‌روی در این باره و بی‌توجهی به همگنی واژگان، کار دست شعرها داده و بی‌آن که شاعر اراده کرده باشد، رنگی از زبان طنز به شعرها بخشیده است.

شاعر از حق‌گزاری و پاسداشت مکان‌ها و افراد و یادها هم در شعرش دریغ نورزیده و به هر بهانه‌ای به آنها مجال حضور داده است. خانم هاوشکی امّا تنها به پیش رو نهادن موتیف‌های امروزی بسنده نکرده و شعرش را به اشارات تلمیحی هم آراسته است. در همین زمینه، اشاره‌های او به شخصیت‌های قهرمانی و اسطوره‌ای ـ به‌ویژه شخصیت‌های شاهنامه ـ قابل تأمل‌اند.

در کتاب، هم می‌توان اشعاری یافت که رنگ و بوی عاشقانه دارند و هم سروده‌هایی که به رویکرد و وجهه عارفانه قابل تأویل‌اند.

کتاب «زیر سر کوه» امّا یکسره ادعای کمال و رستگاری ندارد؛ مانند هر اثر دیگری در این اثر ادبی هم ناکامروایی‌هایی می‌بینیم که به نظر می‌رسد عمدتاً به سلیقه تکنیکی شاعر مربوط باشند. از آن جمله، اجمالاً و گذرا می‌توان به بی‌دقتی در استخدام همزمان انواع قوافی منتهی به «ی» (از حیث تأکید و تکیه بر یاء)، نادلچسبی مقر «که...» در پایان مصراع، لزوم ملفوظ خوانده شدن برخی «ه»های ناملفوظ برای ادا شدن حق عروض، و دادن اختیار و عنان مضمون‌سازی و امتداد غزل به دست قافیه در بعضی موارد مخصوصاً در مواقع‌گریز زدن به تلمیحات کهن مانند «آسیه» و «خانقاه» (در شعرهای ۱ و ۳) اشاره کرد.

برای شیرین شدن کام خوانندگان، بد نیست سخن را با غزلی موفق از خانم هاوشکی به پایان ببریم که زبان و فضایی کهن‌تر از غزل پیش‌تر ذکرشده را تجربه کرده است:

دلتنگ‌تر از گل وسط بوته‌ی خاری
دلخون‌شده‌تر از لب هر باغ اناری
دیوانه‌تر از حضرت مشتاق‌علیشاه
بر لب، خط قرآنی و در دست، سه‌تاری
دلدار که گفتا به توام دل نگران است،
انگار نه انگار که یاری، که قراری...
آشفتگی‌ام بیشتر از این دوسه بیت است
سخت است بخواهی بنشینی بشماری
سخت است بگویند فقط دی، فقط اسفند
شاید تو بخواهی وسط تیر بباری
شاید تو بخواهی؛ ولی این چشم و دل و دست
باید بگذارند نمازی بگزاری
این درد، محال است که آرام بگیرد
از دست نگاری گره افتاده به کاری

احمد زارعی صاعقه شهود و اشراق

به بهانه بزرگداشت شاعر انقلاب شهید احمد زارعی

■ مصطفی محدثی خراسانی

زود بود ای نفس سبز که پرواز کنی
عاشقان را بگذاری، سفرآغاز کنی

وقت آن بود که از آن همه اشراق و شهود
لمعه‌ای را به رفیقان ره ابراز کنی

چشم در راه تو بودیم مگر برگردی
سمت تنهایی‌مان پنجره‌ای بازکنی

با صدایی که زاندوه علی سرشار است
شب خاموشی ما را گل آواز کنی

ساحران هنر از هرطرفی آمده‌اند
نیستی تا که دراین معرکه اعجاز کنی

احمد زارعی شهاب اشراق و شهود بود که در آسمان حماسه و عرفان روشن از ارزش‌های انقلاب و آموزه‌های امام خمینی درخشید و صاعقه‌ای شد و آتشی از عشق و معرفت به خرمن دلها افکند که اکنون در سومین دهه خاموشیش همچنان این دلها تابناک حماسه

احمدی اویند.

اولین بار از وقتی خودم راشناختم احمد را در جانم دیدم، اما به چشم سر، او را در اولین کنگره سراسری شعر که وزارت ارشاد فکر می‌کنم سال ۶۳ در مشهد برگزار می‌کرد دیدم. کنگره به مدت سه روز و در تالار فردوسی دانشکده دکتر شریعتی دانشگاه مشهد که احمد زارعی دانشجوی رشته زبان و ادبیات فارسی همان دانشکده بود برگزار می‌شد. علاوه بر زارعی مجید زهتاب، مهدی فراهانی منفرد و حسین شنوایی نیز از دانشجویان شاعر آن دانشکده بودند که در این کنگره شعر خواندند. آن سال‌ها کنگره‌های شعر چون به ندرت برگزار می‌شد، رویدادی بزرگ به حساب می‌آمد و شعر خواندن جوانانی چون احمد زارعی در کنار پیشکسوتانی چون علی معلم، علی موسوی گرمارودی، حمید سبزواری، مشفق کاشانی و محمود شاهرخی، توفیقی چشمگیر قلمداد می‌شد.

سال ۶۵ کنگره شعر جنگ در اهواز برگزار می‌شد و احمد زارعی که مبتکر و دبیر این کنگره بود اتوبوسی را به مشهد گسیل کرده بود تا شاعران جوان گروه نوپای شعر حوزه هنری مشهد را جهت شرکت در این کنگره به شهر اهواز ببرد. درآن چند روز اقامت در اهواز، نشست‌های پرشور شب‌ها در محل اسکان شرکت‌کنندگان در کنگره که گاه تا نماز صبح طول می‌کشید و با مدیریت و محوریت احمد زارعی برگزار می‌شد، افق‌های ژرفی از معرفت و اشراق را روبرویم گشود. از آن پس دیدار احمد زارعی به سالی سه چهار مرتبه ای که یا او به مشهد می‌آمد و یا من برای شرکت در شب شعری به این طرف و آن طرف کشور می‌رفتم محدود می‌شد تا اینکه سال ۶۹ زارعی از تهران به مشهد نقل مکان کرد و آن فصل باشکوه در زندگی من و دوستان شاعرم در مشهد آغاز شد. احمد زارعی به دیدارها و جلسات ما هویت بخشید. هر هفته یک شب در منزل یکی از دوستان جمع می‌شدیم و زارعی شمع آن محفل بود. دوستانی از قبیل، هادی منوری، مجیدنظافت، غلامعباس ساعی، بهزاد پور حاجیان، محسن مصطفی‌زاده، علیرضا علیزاده، مصطفی علی‌پور، محمود اکرامی‌فر، محمدکاظم کاظمی، ابوطالب مظفری، علیرضا سپاهی، محمد رمضانی فرخانی، سیدمحمد بهشتی، آرش شفاعی و.....

زارعی اطلاعاتی وسیع و بینشی ژرف داشت و شخصیتی چند بعدی، از فرماندهان سپاه پاسداران بود که مستقیما سال‌ها در رویارویی با دشمنان انقلاب خصوصا در منطقه کردستان جنگیده بود و بارها تا مرز شهادت پیش رفته بود. مرد عرصه مدیریت‌های فرهنگی بود ، شاعر بود، خودساخته بود و دارای مواضعی کاملا مستقل. اینها به اضافه نفوذ کلام، از او چهره‌ای به شدت تاثیرگذار ساخته بود و ما جمع اهل شعر آن سال‌های مشهد به شدت نیازمند و آماده تاثیرپذیری از او. زارعی از مبانی شروع کرد و در طی آن جلسات که چند سال ادامه داشت، به اصلاح بنیان فکری ما اهتمام ورزید. از نقد ادبی گرفته تا فلسفه و عرفان و سیاست و روان‌شناسی و هر آنچه به گشودن افق‌های تازه فراروی ما کمک می‌کرد را چاشنی کلام تاثیرگذارش می‌کرد. به واقع ما در آن سال‌ها که سال‌های آخر عمر احمد زارعی بود، به مدد هم‌نفسی با او تبدیل به آدم‌های دیگری شدیم و امروز که به آن سال‌ها نگاه می‌کنم می‌بینم زارعی ماموریت داشت تا آخرین تیرهای ترکش معرفتش را جایی بکار گیرد که به هدف بخورد و کارگر افتد. آن سال‌ها اگرچه به ظاهر منتهی به خزان نابهنگام عمر احمد زارعی شد اما من براین باورم که آن ایام بهار عمر احمد زارعی بود.

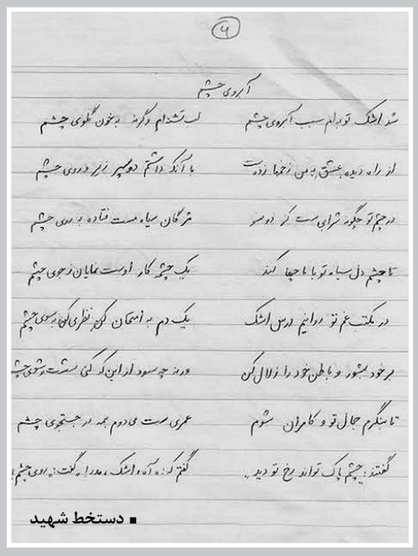
■ دستخط شهید

دشمن درخانه

■ علیرضا چخماقی

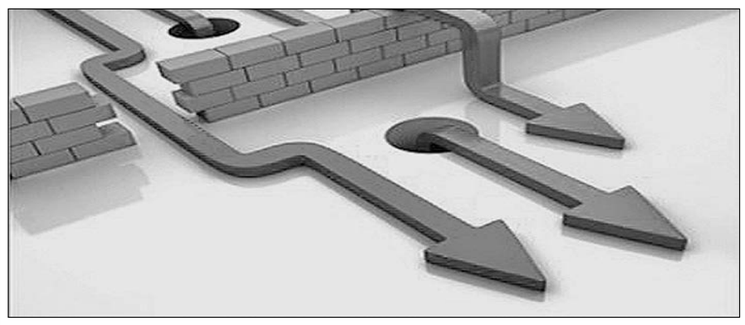

اگر چه از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، و حتی قبل از آن، دشمنان بیرونی برای اسلام، ایران و انقلاب ما کم نبوده و نیستند، اما در همه این سال ها، بویژه در سال‌های اخیر، که تنها مانع و رادع در برابرسردمداران سیاست های آلوده جهانی و حکام ظلم منطقه‌ای، نظام جمهوری اسلامی است؛ ساده اندیشی مطلق خواهد بود اگر نقش ستون پنجم را در راهنمایی، همدستی و خدمتگزاری به دشمنان، فراموش کنیم یا دست کم بگیریم.

اگر درگذشته های دور و درروییدادهای تاریخی و ادبیات اساطیری، اسب تروا، نماد نفوذ دشمن بوده است و در دوران معاصر نیز، جاسوسان حرفه‌ای، اجرای آن را بر عهده گرفته اند؛ اما اکنون که در قرن بیست و یکم به سر می بریم، هر چند شیوه های پیشین هنوز هم کم‌وبیش کاربرد دارند و منسوخ نشده اند، اما اشکال نفوذ دشمنان به محدوده و حریم امنیتی رقبا و مخالفان، بسیار متنوع و گسترده تراز سابق شده است.

امروزه ، هر چند ابزارآلات جاسوسی قدیمی مانند میکروفون های کوچک و دوربین‌های مخفی هنوز هم کم و بیش کاربرد فیزیکی دارند، اما وسایل مجهز و فوق پیشرفته الکتریکی و الکترونیکی و نرم افزاری، کار را برای قدرت طلبان توسعه طلب، چنان آسان و ممکن ساخته است که علاوه بر افراد نفوذی و جاسوسان حرفه‌ای و ستون پنجم خود، بسیاری دیگراز مردم عادی را هم ، در قالب دو طیف مختلف به خدمت گرفته اند :

اول کسانی که به صورت غیر مستقیم وغالبا از روی جهل و نا آگاهی و بدون اینکه خود بدانند به همراهی دشمن می پردازند و دوم آنان که بنا به دلایل گوناگون از جمله ماهیت پلید وطن فروشی و خوش خدمتی به بیگانگان و یا کسب مال و موقعیت و ضدیت با ارزش های دینی و ملی ، خود را مامور و موظف به این بدترین نوع خیانت می دانند و اگر نه همه آنان، اما غالبا به نوعی در رسانه ها و تشکیلات به ظاهر فرهنگی فعالیت دارند.

با این مقدمه، اینک یک ناظر دقیق، آگاه و منصف، به راحتی درمی‌یابد که باند های متشکل ضد انقلابی، چگونه با رخنه و فعالیت در بخش وسیعی ازمطبوعات و شبکه های اینترنتی و ماهواره ای، با تکرار زیاد مطالبی خاص و بمباران لاینقطع خبری می‌توانند با انتشار اخبار راست و دروغ و افزودن تحلیل و تفسیر هدفمند بر آن‌ها، همچون قطعات یک جورچین، در نهایت شکل مطلوب و مورد نظر دشمنان را فراهم آورند و در این رهگذر، ضمن خیانت به مردم و کشورشان، از یک طرف تلاش بی‌پیرایه و خدمت صادقانه دیگر افراد سالم در رسانه‌ها را خنثی و از طرف دیگر به زعم خودشان، در مهندسی افکار عمومی و هدایت جامعه به سود خویش و منافع دشمن اقدام کنند.

از آن جا که دامنه بحث، در زمینه نفوذ رسانه ای بسیار گسترده و وسیع است و انواع وسایل قدیم و جدید ارتباط جمعی را در بر می گیرد ، به ناچار در این مجال کوتاه، تنها می توان فهرست وار به مشخصه‌هایی از نوع مطبوعاتی آن اشاره کرد و البته این را هم در نظر گرفت که این فهرست، با توجه به فراوانی شیوه‌های نفوذ رسانه‌ای ، تنها نمونه هایی اندک ازآن فهرست بلند بالایی است که در عمل وجود دارد.

جلوه های نفوذ در مطبوعات

القاء شبهه بر مبنای درج اخبار پراکنده واطلاعات ناقص همراه با تنظیم دو پهلو و ابهام آمیز مطلب، به طوری که همواره در ذهن خواننده، پرسش‌های بی پاسخی شکل بگیرد و به پاسخ قطعی یا نزدیک به قطعی آن ها نرسد و انباشت این سوالات بی جواب در دراز مدت، او را نسبت به نظام و به تبع آن اسلام مایوس و بدبین سازد و همیشه احساس کند که گویا کاسه‌ای زیر نیم کاسه عموم دست اندرکاران نظام هست و حقایق چیز دیگری است غیر از آن چه که می‌بیند و می‌شنود و البته این، تنها یک سوی قضیه است و سوی دیگر آن، تبلیغات گسترده مستقیم و غیر مستقیمی است که می‌خواهد غرب و غربیان را مظهر آزادی بیان و نماد دموکراسی معرفی کند تا خواننده سرگردانی که به هر شکل و عنوان می‌خواهد از طریق مطالعه مطبوعات، به اطلاعات درست و تحلیل های متقنی دست یابد، نهایتا مرغ همسایه را غاز بینگارد و ناخودآگاه ذهن و ضمیرش، متمایل به غرب و ستایش‌گر آن شود، چرا که این جا سانسور است و آن جا آزادی محض، این جا یک دست سیاه است و آن جا یک سره سفید. در چنین فضایی که (گروهی از) دست اندرکاران مطبوعاتی آن، حالا یا بنا به علقه‌های روحی و پیوند های ذهنی و گرایش‌های فکری و اشتراک منافع به بیگانگان خدمت می‌کنند و یا عامل موظف اجرایی برای پیاده کردن مو به موی دستورات و رهنمودهای آنان هستند، چه چیزی بهتر از این که عوامل نفوذ فرهنگی، با یک تیر دو نشان بزنند، هم خود را اهل دانش و فرهنگ جا بزنند و هم اذهان عمومی را در جهت منافع شخصی خود، مسموم و گروههایی را با خویش همفکر و همراه سازند ..... (ادامه دارد)

شیوه‌ای برای نبرد!

■ پژمان کریمی

طیف سکولار اردو زده در عرصه ادبیات ایران در مسیر تقابل با اسلام ونظام اسلامی و ادبیات دینی و متعهد، چند ترفند مشخص دارد.

از جمله این ترفندها، برگزاری «کلاس‌های خصوصی» است.

برخی از نویسندگان و شاعران سکولار، در منازل شخصی خود کلاس داستان‌نویسی و یا شعر برپا می‌کنند.

در این کلاس‌ها، شاگردان نوجوان و جوان، گاه با پرداخت هزینه‌های سنگین، به سمت فضایی رانده می‌شوند که بی‌نسبت با آموزه‌های دینی است. در واقع، تلاش می‌شود تا نسل جوان در دامان شبه روشنفکری سکولار پرورش یابند و قلم‌شان در نقش راوی «هنر برای هنر» آشکار شود.

در چنین کلاس‌هایی، الگوهای برتر، از میان آثار قلم بدستان شبه‌روشنفکر برگزیده و اعلام می‌شود و «نام‌ها» به مثابه قله‌ای معرفی می‌گردند که شایسته تبعیت فکری و قلمی هستند.

القائات اومانیستی رو به ذهن مخاطبان، جدی است. به بهانه اینکه «خصلت ایدئولوژی، شعار و تحمیل است و هنر مترادف با شعار و تحمیل نیست بلکه کمک به رهاسازی اندیشه مخاطب است» ذهن نوقلم از ابتنا و ترویج دین الهی پرهیز داده می‌شود.

برگزاری جلسات داستان‌خوانی و شعرخوانی به شکل مختلط و با حضور به اصطلاح چهره‌های نامی ادبیات شبه روشنفکری، فضای مرعوبیت نوقلمان را ایجاد می‌کند. نوجوان و جوان احساس می‌کند برای بقای قلم و دوام در حیطه ادبیات و پذیرفته شدن در جمع ادیبان(!) لاجرم باید در مسیری گام زند که از سوی برترین‌ها و پدرخوانده‌های ادبیات غیرمتعهد، ترسیم و توصیف شده است.

مدرسان غیررسمی ادبیات، اگرچه خود را غیرسیاسی معرفی می‌کنند و بدان می‌بالند اما، دقیقا بر مبنای تفکر سیاسی ضد دینی و ضد انقلاب اسلامی، نوقلم را به سوی برآشفتگی وعصیان قلم در برابر مبانی انقلاب و نظام دینی سوق می‌دهند. اسم این آشفتگی و عصیان را نیز «اعتراض اجتماعی» می‌نامند و بدان پافشاری می‌کنند.

در این باره، صفحات ادبی روزنامه اعتماد ملی در سال ۸۸ مثال‌زدنی است!برپا دارندگان کلاس‌های یاد شده، خوب می‌دانند که انتشار آثار یک نوقلم در جذب و آماده ساختن وی برای بازی‌دهی فرهنگی، کاملا کارگر است.

پس، صفحات ادبی روزنامه‌های شبه روشنفکری و زنجیره‌ای آکنده از آثار نوقلمانی می‌شود که اگر چه آن آثار، بار حرفه‌ای ندارند اما کاملا بازتابنده امیال و خواسته‌ای شبه روشنفکری مانند پیام «طرد دین الهی» است!

تا حالا فکر کرده‌اید چرا باید برخی موسسات نشر که کتابهای مشهور و یا متعلق به نام‌های مشهور را منتشر کرده‌اند و می‌کنند، ناشر کتاب‌های بی‌ارزش صاحب قلمان بی‌سواد و بی‌مایه شود؟

پاسخ دشوار نیست!

برخی موسسات مروج ادبیات غیر دینی و دین‌ستیز، ماموریت دارند که بر پایه توصیه‌های مدرسان غیررسمی، آثار نوقلمان یاد شده را منتشر

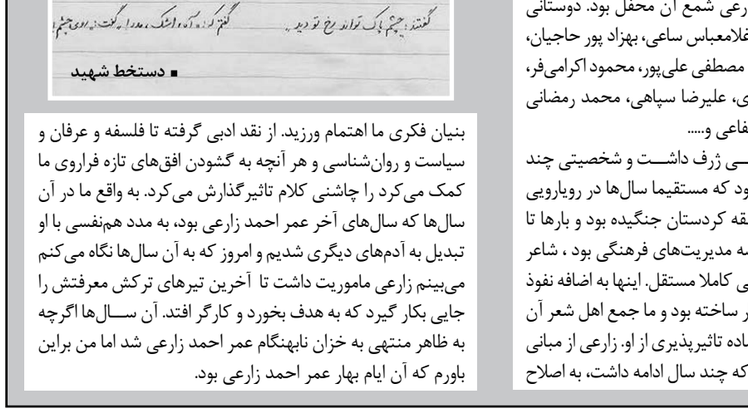

کنند. هم تازه قلمان تشویق می‌شوند و هم بخشی از بازار نشر با تراوشات ذهنی عناصر دین‌ستیز اشغال می‌شود.

اما «تحمیق» و «جذب» و «بازی‌گیری» از نوقلمان شکل بزرگ‌تری هم می‌گیرد. برخی از آنها، سر از سفارتخانه‌های خارجی درمی‌آورند و از طریق بخش فرهنگی سفارتخانه‌ها، برای داوری برخی محافل به اصطلاح ادبی فرنگی، معرفی می‌شوند.

به این شیوه است که طیف سکولار اردو زده در عرصه ادبیات، نیرو برای خود فراهم می‌کند، حجم آثار دین‌ستیز و معاندانه با نظام دینی را می‌افزاید... و در برابر طیف متعهد ادبیات ایران، خود را فربه نشان می‌دهد و صف‌آرایی می‌کند.